

داستان مسجد ضرار

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان مسجدِ ضرار

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانۀ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

بر مَحَكِّك زن کار خود ای مرد کار

تا نسازی مسجد اهل ضرار

۳۰۲۵/۲

داستان مسجد ضرار

(دفتر دوم - از بیت ۲۸۲۵)

زمان حضرت رسول اکرم، منافقان^۱ که برای تفرقه در مؤمنین، از هیچ کاری دریغ نمی ورزیدند، مسجدی به نام «ضرار»، کنار مسجد قُباء، (مسجد پیامبر) ساختند.^۲ این مسجد، ظاهراً به قصد عبادت و در واقع برای تفرقه بین مسلمانان

^۱ - منافقان (منافقین): جمع منافق. به معنی دو رو. کسی که ظاهرش خلاف باطنش باشد. کسی که در ظاهر اظهار دوستی می کند ولی در باطن دشمن است.

^۲ - داستان این مسجد چنان است که: طایفه ای از «بنی عمرو بن عوف» مسجد معروف قُباء را بنا کردند و از حضرت رسول اکرم (ص) خواستند که در این مسجد نماز اقامه کند. پیامبر (ص) نیز به درخواست آنان توجه کرد و در آن مسجد نماز گذارد. این مسئله آتش حسادت جمعی از طایفه ی «بنی غنم بن عوف» که منافق بودند (و با آن طایفه رقابت داشتند) شعله ور ساخت. از این رو در کنار مسجد قُباء، مسجدی برپا ساختند و قصد داشتند، نماز گزاران را از آن مسجد به سوی خود جلب کنند. و در عین حال در انتظار بودند که ابوعامر راهب از نزد امپراطور روم بازگردد، زیرا او نزد امپراطور رفته بود تا وی را متقاعد کند که سپاهی از رومیان را به مدینه فرستد تا پیامبر (ص) را از آن دیار بیرون کند. وقتی این منافقین مسجد را ساختند، نزد پیامبر (ص) رفتند و از او درخواست کردند که در آن مسجد نماز گزارد. پیامبر به آنان گفت که اینک عازم منطقه ی تبوک هستیم. وقتی بازگشتیم در آن مسجد نماز می گزاریم.» بنابراین، آیاتی از جانب خدا به حضرت رسول نازل شد که مکر منافقان را فاش ساخت. (شرح جامع مشنوی - کریم زمانی - جلد دوم - صفحه ی ۶۹۶ - به نقل از کتاب « کَشَاف »)

داستان مسجد ضرار

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

ساخته شده بود. وقتی ساختمان مسجد به پایان رسید آن را تزئین کردند. آنگاه نزد پیامبر رفتند. پیش او زانو زدند و درخواست کردند:

کای رسول حق، برای مُحسنی^۱
سوی آن مسجد، قدم رنجه گئی
تا مبارک گردد از آقدام^۲ تو
تا قیامت تازه باد ایام تو
۲۸۳۱/۲

ای رسول خدا، ما این مسجد را برای این ساخته ایم که دین تو را پابرجا نگاه داریم. این مسجد برای فقرا و مسافران غریبی است که به شهر می آیند و سرپناهی ندارند. این مسجد برای نماز گذاردن به درگاه خدا و برای همه ی مسلمانان است که روی به دین دارند. این مسجد برای این ساخته شده که دین مبین اسلام به شکوفایی برسد:

^۱ - برای مُحسنی: برای احسان. برای نیکوکاری.

^۲ - آقدام: جمع قدم، قدم ها، گام ها.

داستان مسجد ضرار

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

ساعتی آن جایگه تشریف ده
تزکیه ی ما کن، ز ما تعریف ده
مسجد و اصحاب مسجد را نواز
تو مَهی، ما شب، دمی با ما بساز
۲۸۳۶/۲

دریغا که منافقان این سخنان رنگین و شیرین را از دل
نمی گفتند. اما با این کلمات شیرین بر رسول خدا افسون ها
خواندند. حضرت رسول، از اعمال نیک آنان سپاسگزاری کرد
و آماده شد که به مسجد آنان برود اما ناگهان :

چون بر آن شد تا روان گردد رسول
غیرت حق، بانگ زد: مشنو ز غول
کین خبیثان مکر و حيله کرده اند
جمله مقلوب است آنچه آورده اند^۱
۲۸۵۷/۲

ندا آمد که: ای رسول من! سخن یاوه ی این غول ها
و شیاطین را باور نکن. این مردمان خبیث و فرومایه، مکر و
حيله کرده اند. ادعای آنان در دینداری، برعکس است. قصد

^۱ - آنچه (آنچه) که گفته اند همه وارونه و برعکس (مقلوب) است.

ویران کردن اساس دین را دارند. مسجدی ساخته اند بر روی پل دوزخ. آنقدر بیشرم اند که با خدا نیز به حيله و نیرنگ پرداخته اند. قصد اینان جدا کردن یاران تو است. می خواهند برخی از یاران تو را به آنجا بکشند و با بیان شیرین و فریبنده خود، آنان را از دین جدا کنند.

این شد که پیامبر عذر آورد که اکنون برای جنگ با کفار می روم، وقتی باز گشتم، به مسجد شما خواهم آمد:

گفت پیغمبر که آری، لیک ما

بر سر راهیم و بر عزم غزا^۱

زین سفر چو باز گردم آنگهان

سوی آن مسجد روان گردم روان

۲/۲۸۶۳

هنگامی که پیامبر خدا از جنگ با کفار بازگشت، دوباره منافقان به اصرار، تقاضای خود را تکرار کردند. پیامبر در مقابل آن همه خواهش و تمنا، درخواست آنان را اجابت کرد و آماده شد تا به مسجد منافقان برود. اما ناگهان بار دیگر از سوی حضرت حق ندا آمد که: ای پیامبر، حيله و تزویر آنان

^۱ - غزا: جنگ.

را برملا کن و اگر لازم شد، با آنان بجنگ. حضرت رسول به آنان فرمود: ای قوم دغلكار، بر همه نیرنگ های شما واقفم. تا رازتان را فاش نکرده ام دست از این حيله بردارید. آنگاه پیامبر چند نشانی از نیرنگبازی آنان را بیان فرمود. وقتی فرستادگان منافقان متوجه شدند که پیامبر بر رازشان آگاه است، هر یک قرآنی در دست گرفتند و به آن سوگند یاد کردند که نظرشان خیرخواهانه است. برای قوام دین اسلام است. برای ثواب آخرت است.

پیامبر به آنان فرمود: آیا قسم شما را باور کنم یا سوگند خدا را. اما فرستادگان، قرآن به دست، مدام می گفتند: به حق این کلام پاک، ما راست می گوییم. بنای آن مسجد برای خدا است. ما جز تحکیم دین اسلام نظری نداریم. آنجا هیچ حيله و مکرری نیست. فقط صدق و صفا و خدا است. پیامبر گفت: ای بدکاران، ندای خدا در گوش جانم طنین انداز است. می خواهید یاوه های شما را باور کنم. اما خدا در گوش جان شما مَهر گذاشته تا ندای او را نشنوید. اینک همانگونه که موسی از درخت، صدای خدا را شنید، من نیز به روشنی ندای حق را می شنوم.

با این همه فرستادگان منافقان از ریاکاری خود دست نکشیدند و با ناله و فغان خود را صادق و راستگو می نمایاندند و مدام به قرآن سوگند می خوردند. این لابه و اصرار منافقان چنان بود که یکی از یاران پیامبر در دلش از این کار حضرت رسول دلتنگ شد و با خود گفت: چگونه است که پیغمبر ما با این پیران و مردان با وقار و جهان دیده، این گونه رفتار می کند. مردمانی که در راه خدا مسجدی ساخته اند و آن را به پیامبر اهدا کرده اند. پس آن کرم و عیب پوشی و حیا کجا رفت که پیامبر ما همواره به آن آراسته بود.

وقتی چنین اندیشه ی ناشایست در دل او رخنه کرد، فوراً به خود آمد و بر خود نهیب زد و از خدا درخواست بخشش کرد که به تشخیص پیامبر خود شک کرده است. در دل می گریید و به درگاه خدا دعا می کرد که پروردگارا، مرا از این فکر گناه آلود رهایی بخش.

در این اندیشه بود که شب در رویا دید، مسجد منافقین روی نجاست بنا شده. سنگ های آن سنگ مستراح است و از آن سنگ ها دود سیاه و انبوهی بر می خیزد. دود در حلق او فرو رفت و بر اثر آن از خواب جهید و بیدار شد. همان

لحظه بر زمین افتاد و گریست که: ای خدای توانا، آنچه اندیشیده ام، همه نشانه ی انکار من از قدرت لایزال تو و شایستگی پیامبر تو است. خدایا، از تو درخواست می کنم بجای بردباری، خشم خود را بر من نازل کنی که اکنون خشم تو از بردباری تو بر من گوارا تر است.

هنگامی که بر همه معلوم شد که آن مسجد خانه ی منافقین و نیرنگبازان و دغلكاران است، به دستور پیامبر ویران شد و زمین آن را محل زباله کردند.

پس نبی فرمود آن را برگنید
مَطْرَحَه ی^۱ خاشاک و خاکستر کنید

۳۰۱۷/۲

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی در ادامه ی داستان پیش (دزد گرفتن صاحبخانه)، پس از شرح نکاتی از عرفان، بطور خیلی گذرا دوباره به موضوع بحث جبر و اختیار می پردازد و می گوید:

^۱ - مَطْرَحَه: محل ریختن چیزی، محل ریختن زباله، زباله دان.

انسان ناآگاه از روی جهل، وقایع ناخوش زندگی خود را به قضا و قدر و جبر نسبت می دهد. او نمی داند که هر عملی را عکس العملی است. توجه ندارد که خود، کار خلافی کرده و چنین نتیجه ای عایدش شده است.

وقتی حوادث خوشایندی برای انسان جاهل پیش می آید، با افتخار می گوید، عمل من باعث این موفقیت شده است. اما همه ی حوادث ناگواری زندگی خود را به قضا و قدر و جبر نسبت می دهد.

چرا این گونه است؟ زیرا که گرفتار «منیت» است. گرفتار خود بینی و خود بیش بینی است، که عامل مهم آن نفس اماره ی او است. همان پدیده ی مگاری که مولوی در همه ی دقائق مثنوی با آن می جنگد. این جا مولوی همین داستان «مسجد ضرار» را نقل می کند. مسجد در این داستان نشان جایگاه معنویت و طلب کمال است. حضرت رسول اکرم نماد انسان کامل و واصل به حضرت حق است و منافقان کنایه از نفس اماره ی ما است که کارش تفرقه افکنی و ایجاد ناهماهنگی در نیروهای درون ما است. این هر سه عامل، در درون یکایک ما حضور دارند.

داستان مسجد ضرار

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

مولوی یک بار دیگر می گوید، این نفس چنان قادر است که گاه خود را به نحو حیرت انگیزی همراه و هم عقیده ما نشان می دهد. حتی برای ما مسجد (نماد معنویت و طلب کمال) می سازد. آنچنان در لباس مکر و ظاهر فریب نمود می کند که حتی پیامبر (نماد کمال) را هم می فریبد. بطوری که اگر ندای حضرت حق نبود، ممکن بود آن مظهر معنویت به دام او بیافتد. ببینید تا چه حد قدرت تخریبی دارد. او چنان ظاهر فریبی می کند که یکی از صحابه (نماد سالک در جستجوی کمال) را نیز لحظه ای علیه مرشد خود (حضرت رسول) می شوراند.

تا یکی یاری ز یاران رسول
در دلش انکار آمد ز آن نُکول^۱
که چنین پیران با شیب^۲ و وقار
می کنندشان این پیمبر شرمسار
کو گرم؟ کو سِر پوشی؟ کو حیا؟
صدهزاران عیب پوشند انبیا

^۱ - نُکول: باز ایستادن از دشمن.

^۲ - شیب: پیری.

۲۸۸۸/۲

شومی نفس شوم (منافق) باعث زشتی افکار این مؤمن

به حقیقت می شود:

شومی یاریِ اصحابِ نفاق

کرد مؤمن را چو ایشان زشت و عاق^۱

۲۸۹۲/۲

اما مقبولیت پیر طریقت و حقایق حضرت حق چنان قدرتمند است که این فکر ناشایست، لحظه ای نمی پایید. پیر طریقت، آواز شوم نفس را می شنود و به مریدان خود چهره زشت او را می نمایاند.

مولوی، در این داستان نیز، عاقبت نفس اماره را آشکارا پیش بینی می کند و آن این که: جای نفس، سرانجام در زباله دان هستی است. با این بیان که: صحابی در عالم رویا می بیند، مسجد منافقین در نجاست ساخته شده است.

اندرین اندیشه خوابش در ربود

مسجد ایشانش، پُر سرگین^۲ نمود

^۱ - عاق: سرکش.

^۲ - سرگین: نجاست.

داستان مسجد ضرار

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

سنگ هاش اندر حَدَثِ جای^۱ تباه
می دمید از سنگ ها دود سیاه

۲۸۹۵/۲

مولوی در این داستان پیام بسیار مهم دیگری به ما می دهد و آن این که حتی اگر نماد و نشانه ای از معنویت (مانند همین مسجد ضرار) اسباب نفاق و دشمنی انسان را فراهم سازد، باید بی هیچ گذشتی نابود شود. پیام می دهد که با ظاهر سازان مردم فریب که در لباس دین و معنویت، بر خلق خدا ستم روا می دارند، نباید مدارا کرد.

^۱ - حَدَثِ جای: مستراح.